

میشل لووی

حمید فرازنده

کوشش در ایجاد «ارتباط متقابل» با تزهای ۱۹۴۰ والتر بنیامین

در معرفی کتاب: آزیر حریق:

خوانشی از: «ترهایی در باره ی فلسفه ی تاریخ» نوشته ی والتر بنیامین؛

فیلسوف برزیلیایی-فرانسوی امروز ۸۱ سال سن دارد. با این که متولد (Michael Lwy) میشل لووی سائوپائولوی برزیل است، فرزند خانواده‌یی وینی-یهودی است که در آغاز قرن پیش مجبور به مهاجرت از اروپای یهود-سنیز شده اند. لووی نه تنها هیچ کدام از این ریشه هایش را انکار نمی کند، بل در جهت تقویت و تلفیق آنها با یکدیگر از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. او تا ۱۹۶۰ در دانشگاه سائوپائولو به تحصیل جامعه‌شناسی و فلسفه پرداخته و پس از آن برای ادامه ی تحصیل رهسپار پاریس شده و نزد استادان برجسته یی چون لوسین گولدمن، فیلسوف و جامعه شناس مارکسیست، تز دکترایش در باره ی گئورگ لوکاچ را به پایان برده است. تأثیر گولدمن و لوکاچ در تمام نوشته های او کاملاً مشخص است و او اندیشه ی خود را همواره مرهون آنان دانسته است.

پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه سوربون در ۱۹۶۴ برای آموختن زبان عبری به اسرائیل می رود و حتا مدتی در دانشگاه اورشلیم تدریس می کند، اما چون کارش مورد تأیید اولیای دانشگاه نبوده، از آنجا اخراج می شود. از آنجا به پاریس بازمی گردد، تابعیت فرانسه را می گیرد، و در دانشگاه پاریس ۵ به تدریس می پردازد. دو سال بعد به دعوت دانشگاه های امریکا راهی آنجا می شود و سال های چندی در دانشگاه های استنفورد، هاروارد، و کلمبیا تدریس می کند. اما سرانجام به فرانسه بازمی گردد و استاد ممتاز مرکز پژوهش علمی فرانسه می شود. او امروز همچنان مسئولیت مدیریت همین مرکز را برعهده دارد. با وجود این، او هیچگاه از زادگاهش دور نمی ماند. کارنامه ی قطور او از فعالیت های سیاسی در برزیل و دیگر کشورهای امریکای لاتین، همکاری نزدیکش با احزاب چپ برزیل و درگیری پر دامنه اش با قیام های مردمی چشمگیر است، چنانکه امروز کتاب های او در زمینه ی جنبش های انقلابی امریکای لاتین از مهم ترین کتاب های مرجع در باره ی تاریخ مردمی امریکای لاتین به شمار می رود.

لووی مؤلف کتاب های زیادی در زمینه ی فلسفه و جامعه شناسی است. به جز این کتاب (۲۰۰۱)، تحقیق درخور تحسینش درباره ی لوکاچ، کتاب های رستگاری و اوتوپیا (۱۹۹۲)، درباره ی تغییر جهان (۱۹۹۳)، جنگ خدایان (۱۹۹۶)، و فرانتس کافکا (۲۰۰۴) از جمله کتاب های این فیلسوف و جامعه شناس مارکسیست است.

کتاب آژیر حریق، درباره ی تزه های تاریخ بنیامین، خوانشی چندجانبه از این تزه ها ارائه می دهد. میشل لووی تقریباً تمام اظهار نظرها و تفسیرهای منتقدان و فیلسوفان دیگر را نیز در کنار خوانش خودش در این کتاب به بحث می گذارد.

امروز تقریباً هشتاد سال از تاریخ نگارش تزه های تاریخ بنیامین می گذرد، و این متن همچنان درست مثل ستاره ی قطبی به کمک رهروان اندیشه می آید تا مسیرشان را گم نکنند. خوانش لووی از این «سند تاریخی»، خوانشی باز و گشوده است که نشان می دهد همچنان هسته های فکری فراوانی در آنها وجود دارد که نیازمند بررسی ها و عملیات اکتشافی بیشتر است.

بزرگترین مانعی که بر سر راه درک اندیشه ی بنیامین وجود دارد، نه از پیچیدگی اندیشه ی او، که از عادت ذهنی اکثر ناقدان اثر او ناشی می شود: نیاز دیده اند که به هر ترتیبی هست کارت عضویتی در کلوب خاصی برایش صادر کنند و بعد به هواداری یا نقد آن کلوب پردازند، به عبارتی دیگر، مشکل در تعیین جایگاه والتر بنیامین در میان اردوگاه های فلسفی قرن بیستم است. چیزی که به این مشکل دامن می زند، گوناگونی ارتباط های دوستانه ی او با اندیشمندان و نویسندگان معاصرش است: وقتی از یک سو، یار شطرنج برشت باشید، و از سوی دیگر، رفیق گرمابه ی شولم، و در جناحی بس متفاوت، دوست همسنگر آدورنو، و «عاشق» گرتل، اما غمخوار هانا؛ و در تمام این روابط: صمیمی، فداکار و بی دریغ، طبیعی است که پس از آن خودکشی ناگهانی، اما مصممانه در مسافرخانه ی دهکده ی پو- بو در مرز فرانسه و اسپانیا، هر کدام از این دوستان تان نخواهند شما را با دیگران به اشتراک بگذارند. حقیقت اما این بود که بنیامین در چهار راه اندیشه ها ایستاده بود و در تمام روابط دوستانه اش با تمام صمیمیت و یکرنگی، می خواست به برداشت کاملاً متفاوتی از تاریخ و فلسفه دست یابد. زندگی و اندیشه ی بنیامین چقدر با این گفته ی شوپنهاور خواناست که: مثل هر متفکر شاخص، تنها ساکن ساحت اندیشه ی خویش باقی می ماند. این فلسفه یک پایش در الهیات بود، بی آن که از ایمان الهی بارور شود، و یک پایش در گونه یی خاص از مارکسیسم، بی آن که اعتقاد به دکنترین دگم «ماتریالیسم تاریخی» رایج دوران یا ایدئولوژی پیشرفت را یدک بکشد؛ از طرف دیگر، زبان این فلسفه، زبانی ادبی و فحیم بود- تنها یکی از علل علاقه ی او به فلسفه ی نیچه- و نه زبان راسیونالیزه ی اندیشمندان

زمان خودش. شولم خیلی آرزو می‌کرد والترش را در مقام مرشدش ببیند، و برشت چه بسا در دل آرزو می‌کرد روزی مقاله‌یی از دوستش در پراودا درآید، اما بنیامین نه مراد آن درگاه بود و نه مرید این منبر.

میشل لووی [که همشهری‌های برزیلیایی اش او را مایکو، و دوستان پاریسی اش میشل، و در جمع خانواده، میخائیل صدا می‌زنند] مثل خود بنیامین در چهار راه اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها ایستاده است، و این مهم‌ترین دلیلی است که توانسته در کتاب آژیر حریق خوانشی شایسته از تزه‌های تاریخ بنیامین به دست دهد. او در این کتاب، در واقع، کلّ اثر بنیامین را در آینه‌ی تزه‌های ۱۹۴۰ می‌خواند، و درست در همان سبک و سیاق بنیامین: درست مثل وقتی که بنیامین جمله یا عبارتی را از گذشته بازگو می‌کرد، و آن عبارت یا جمله معنایی دگرگون و نو به خود می‌گرفت، لووی-این «راهزن» متأخر- نیز با تفسیر «کلمه به کلمه و جمله به جمله» اش، نوری بس تازه بر این «سند تاریخی» می‌تاباند.

طرف بحث بنیامین در این تزه‌ها نه فاشیسم، بل تمام آن کسان و دسته‌هایی است که خود را پرچمدار مبارزه با فاشیسم قلمداد می‌کنند: از یک سو، مارکسیسم نهادینه شده در مسکو، و از سوی دیگر سوسیال دمکراسی اروپا، که از دید بنیامین هر دو جناح دست به دست یکدیگر دادند و در راه مستقر شدن فاشیسم در اروپا دانسته یا ندانسته گام برداشتند.

با این که در تزه‌ها جایی از اسم لنین نیست، به نظر می‌آید این تزه‌ها درست مانند عنوان کتاب لنین در صد پاسخ دادن به این پرسش اند: چه باید کرد؟ تفاوت بنیامین در این جاست که معتقد است همیشه باید پرسش چه باید کرد را همزمان با پرسش دیگری مطرح کرد و آن پرسش این است: چرا ما همه نابود خواهیم شد؟

یکی از اساسی‌ترین نقدهای مطرح در تزه‌های ۱۹۴۰، نقد ایدئولوژی پیشرفت است و بنیامین این نقد را با وارونه کردن استعاره‌ی مشهور حرکت قطار تاریخ به سوی مقصد سوسیالیسم پیش می‌برد: برای او، راه نجات نه در نشستن و لم دادن بر صندلی‌های واگن‌های این قطار سر در راه درّه، بل در کشیدن دسته‌ی ترمز اضطراری آن است: به نظر او باید در مسیر تاریخ یک گسست ترمیم ناشدنی ایجاد کرد. البته این ایست‌آنی، احتمالاً واگن‌ها را در هم بریزد، از روی ریل منحرف کند و تعداد زیادی از مسافران چه بسا کشته شوند. اما این بهتر از آن است که تمام جامعه‌ی انسانی از درّه فرو ریزد. پرسش‌های چه باید کرد و چرا ما همه نابود می‌شویم، امروز بیش از هر وقت دیگر نیازمند پاسخی دقیق‌اند، دست کم پاسخی به همان شفافیتی که بنیامین در شروع بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ بشر، در گیر و دار گریز از مهلکه ارائه کرد. امروز استعاره‌ی «دهکده‌ی جهانی»، چیزی جز تبلور گوناگونی جهانی فاشیسم نیست: از رژیم‌های اقتدارگرای منطقه گرفته تا

گوش‌های ناشنوای رهبران سازمان ملل حین سخنرانی گرتا تونبرگ و از آنجا تا شبخون وحشیانه‌ی پلیس لندن به درون سفارت خانه‌ی اکوادور برای جلب «تجاوزگر» مزاحم، ژولیان پل آسانژ

یکی از نقاط شروع تزه‌های بنیامین، مفهوم «دیدگاه شکست خوردگان» است که در جهان اندیشی-مان امروز نیز از اهمیتی به سزا برخوردار است. نبضِ پرتوان این مفهوم در هر سطر این تزه‌ها، پیش از هر چیز استوار بر این ایده است که کفّاره‌ی آن چه در تاریخ به وقوع پیوسته است، باید پرداخت شود: چیزی که - می‌گوید، حاوی معنای معنوی ژرفی است، [Redemption]- در زبان‌های لاتین Erlsung بنیامین به آن - حتا اگر نتایج عینی اش خیلی روشن نباشد. برای بنیامین رستگاری گذشته، جبران و بازخرید ستمی که ستم‌دیدگان تاریخ متحملش شده اند، جز با به جا آوردن آن چیزی که آنان در آرزویش بوده اند، میسر نمی‌شود. او می‌نویسد: «امروز بر گذشته نور می‌تاباند و گذشته برای زمان حال به صورت یک نیرو بروز می‌کند.» و به این ترتیب، با بیرون گذاشتن طرح آینده، کلّ تاریخ را در ارتباط زمان حال و گذشته بررسی می‌کند. از نظر بنیامین، «فقط یک جامعه‌ی انسانی رستگار شده قادر است گذشته اش را تمام و کمال صاحب شود»، بی آن که در تاریخ، به صورت گزینشی عمل کند و از رنج‌های آدمیان، حتا کوچکترین شان چشم پوشی کند. چنین است که نویسندگانی که بر رنج‌های آدمیان گواهی داده اند، با انتخابی که دست به آن زده اند، در میان مورّخان جای می‌گیرند

بنیامین، این متفکر انقلابی، فداکاری را به صورت بزرگترین اصل زندگی اش در آورده بود. درک تاریخ، به منزله‌ی درک شکست خوردگان تاریخ، انتظار ندارد که نسل‌های آینده سپاسگزار دستاوردهای نسل پیشین باشند. برعکس، از آیندگان توقع دارد فقط شکست‌های نسل‌های پیشین را به یاد آورند. از همین روست که بنیامین بیش از آن که همپای لنین در سحرگاه سالروز ۲۵ اکتبر در میدان سرخ پایکوبی کند، خود را ملتزم به آرمان در خاک افتادگان کمون پاریس می‌داند. امیدهای واهی در اندیشه‌ی بنیامین راه ندارد؛ ستاره‌ی امید برای او تنها در «سازماندهی بدبینی ریشه‌ای» درخشش می‌گیرد

میشل لووی در آژیر حریق ما را دعوت به پیاده شدن از قطار-دست کم برای لختی- و توقف در ایستگاه این اساسی‌ترین متن قرن بیستم می‌کند؛ و در گامی پیش تر، از ما می‌خواهد دست مثل انقلابیون ژوئیه‌ی ۱۸۳۰ بر ساعت‌های مستقر در میدان‌های شهرها با تمام توان خود شلیک کنیم

اردیبهشت ۹۸

برگرفته از: «سایت زمانه»

<https://www.radiozamaneh.com/447655>

.....

دانلود کنید:

میشل لووی، آژیر حریق. نوشته‌ی والتر بنیامین. ترجمه‌ی حمید فرازنده

[https://www.radiozamaneh.com/u/wp-content/uploads/2019/05/FireALarm_MichaelL
%C3%96WY_Farazande_RZ.pdf](https://www.radiozamaneh.com/u/wp-content/uploads/2019/05/FireALarm_MichaelL%C3%96WY_Farazande_RZ.pdf)